

تا آن سوی شهر
کامیار شاپور

شعری برای فروغ (مادرش)

بهار گونه هایت را لمس میکرد
تو فرزندِ درخت های خواب آلود بودی
نسیم با گیسوانت بازی میکرد
و خیابانها در نگاهت امتداد می یافتند
آن سال من از پنجره ها می نگریستم به جاده های دور
و برپشت بام ها به انتظارت می نشستم
تو فرزندِ درخت های خواب آلود بودی
تو باران را دوست داشتی
و اطلسی هایت را در طاقچه میچیدی

xxx

پائیز در شهر لانه کرده است
پرنده های منزوی بر شیروانی های خاکستری
می نشینند
و رهگذران خیابان های مطرود
در سایه ها گم میشوند

من به دنبال درخت های خشک
تا آن سوی شهر میروم
تو میان تپه ها خانه ای داری
گیسویت اسیر بارانست
صورتی ها گونه ات را رنگ میزنند
تو غروب را دوست داری.

xxx

پائیز در شهر لانه کرده است
سیب های میوه فروش
در جعبه های چوبی شان خفته اند
من پیاده روهای خیس را
تا آن سوی شهر دنبال میکنم
و برنیمکت های سبز میان راه می نشینم
و می گریم

تو میان تپه ها خانه ای داری
خانه ای پر از شراب و همآغوشی مرگ
تو از سایه ها نمی ترسی
پائیز برهنگی ات را دوست دارد.